

شتران حجاج را بدیدند بر میدند اعرابی سر بالا کرد
 و در آنجا بگریه گریه کردید و عیال خود را با خود آوردند
 خشمناک و گفت بخت ازین بیابان باهام ای درخشان
 غنیمت است که در اینجا رسیدیم و بیابان را ندیدیم
 بر آمد گفت خدای بوی باد حجاج همی گفت و پیش
 آمد که منم که از دهن او رسیده ام و حجاج را ندیدم
 آمد که التلام علیک یا اعرابی در جواب گفت لا
 علیک التلام ولا رحمة الله ولا حرکة از وی اب
 طلبید گفت فرو ای بذات خواری و اب خود و الله من
 رقیق و نوکر کس نیستم حجاج فریاد و اب خود را بیرون
 گفت ای اعرابی چه خبری مردمان گیسفت رسوا شد
 بر غم تو باز گفت چه می گوئی در حق علی بن ابیطالب
 گفت از گرم و بزرگواری نام روی در دهان ننگد بسوا
 گفت چه می گوئی در حق عبد الملك بن مروان همی گفت
 گفت جواب من بگو ای اعرابی گفت بد مردم نیست بر سیدان
 چرا گفت خطای از وی در وجود آمد است که از شرف
 خود در دنیا آمده و خود را کلید بر سر کرده

تا بخریب

تا بخریب از آن بر آمد بر سیدان گذاشت گفت از کجا این
 فاسق و فاجر حجاج را بر مسلمانان گذاشته است حجاج
 همی گفت تا که مر می برید و او از ی گرد اعرابی در وی
 حجاج کرد و گفت تو جز کسی ای مر گفت این چه سوال است
 کسی نمی گفت این مرغ مرا بخورد آمد که لشکری در مرسد
 سر دار ایشان قتی درین سخن بود که لشکریان وی رسیدند
 و بوی سلام گفتند اعرابی چون از دیدند از او
 میترسیدند حجاج فرمود تا او را همراه بنزد چون در وی
 با مدد کرد و مایه بههاد و مردمان جمع آمدند اعرابی را
 از داد چون در آمد گفت التلام علیک ایها الامیر
 و رحمة الله و بركاته حجاج گفت من چنان نمی گویم که تو
 گفت و علیک التلام پس گفت طعام بی خواری گفت
 طعام آن است اگر اجازت می دهی بخورم گفت اجازت
 بفرست که از اجازت و بزرگواری

Copyrighted by University